



گزارشی از وضعیت زندانیان زیر اعدام در زندان‌های ایران

- مجازات یا جنایت؟
- گزارشی از یک جنایت؛ اعدام ۳ زندانی سیاسی در زندان رجایی‌شهر کرج
- وضعیت زنان محکوم به اعدام
- وضعیت زندانیان زیر اعدام در زندان مرکزی تبریز

گزارشی از وضعیت زندانیان زیر اعدام در زندان‌های ایران

گردآورنده: مرکز آمار و انتشارات لیگ حقوق بشر زندانیان ایران

۲۹ صفحه

مهر ماه ۱۳۹۷

www.bciran.org



لیگ حقوق بشر زندانیان ایران (PRLI) تشکیلی غیردولتی و مستقل است که فعالیت خود را بر روی حقوق بشر ایرانیان در سراسر کشور متمرکز کرده است. بدنه‌ی اصلی اعضای این سازمان در ایران هستند اما به دلیل محدودیت‌های تحمیل‌شده از جانب جمهوری اسلامی ایران، وبسایت خبری و سخن‌گوی این انجمن در خارج از کشور هستند.

اخبار و گزارش‌های لیگ حقوق بشر زندانیان ایران بر اساس منابع قابل اتکا در داخل و خارج ایران و با تمرکز بر روی نقض‌های حقوق بشر در ایران هستند.

لیگ حقوق بشر زندانیان ایران یک سازمان مخالف مجازات مرگ است و این مجازات را تحت هر شرایطی مردود می‌شمارد.

از وبسایت خبری ما بازدید کرده:

<http://bciran.org>

و یا ما را در توئیتر دنبال کنید:

[@Nafasdarghafas](https://twitter.com/Nafasdarghafas)

وضعیت زندانیان زیر اعدام در زندان‌های ایران

روز جهانی علیه اعدام هر ساله فرصتی است تا در آن علاوه بر اعلام مخالفت با مجازات مرگ، ابعاد گسترده‌ی تاثیرات غیرانسانی این مجازات بر افراد و اجتماع بشری مورد بررسی قرار بگیرند.

مجازات اعدام در عین حال که حق حیات و فرصت تغییر را از یک انسان می‌گیرد، در عمق خود مجازاتی است که بعضاً تا نسل‌های بعد خانواده‌ی فرد اعدام شده را نیز تحت تاثیر عمیق خود نگه داشته و تبدیل به نقطه‌ی عطفی در حیات آنان و نقطه‌ی آغازین روندی رو به سقوط می‌شود.

لیگ حقوق بشر زندانیان ایران پیش از این طی گزارش‌های متعددی به ابعاد کمی و آماری مجازات مرگ در ایران پرداخته و در عین حال تلاش داشته تا با انتشار گزارش‌ها و کتاب‌هایی بر تاثیرات ویران‌گر این مجازات غیرانسانی نیز تاکید کند.

در آخرین گزارش نیز مرکز آمار این سازمان از اعدام ۲۵۷ زندانی در ایران از ۱۰ اکتبر ۲۰۱۷ تاکنون خبر داده بود. ائتلاف جهانی علیه اعدام موضوع امسال روز جهانی علیه اعدام (۱۰ اکتبر) را «وضعیت زندانیان زیر اعدام» اعلام کرده است. موضوعی که فرصت مناسبی را در اختیار ما نیز قرار داد تا گزارش‌هایی در این زمینه تهیه و منتشر کنیم.

این ویژه‌نامه تلاشی است برای روشن‌تر کردن ابعاد تبعیض و بی‌عدالتی روا داشته شده بر زندانیان زیر اعدام در زندان‌های مختلف کشور و بر مبنای گزارش‌ها و شهادت‌های زندانیان زیر اعدام و یا هم‌بندی‌ها و خانواده‌های آنان تهیه شده است.

در این گزارش تلاش داریم که علاوه بر وضعیت زندانیان مرد، به طور ویژه به وضعیت زنان زندانی محکوم به اعدام بپردازیم و با ذکر مثال‌هایی تبعیض مضاعف اعمال شده بر آنان را مورد بررسی قرار دهیم.

در این گزارش همین‌طور مقاله‌ای به قلم یکی از زندانیان در زندان‌های ایران خواهید خواند و نیز گزارشی از اعدام ۳ زندانی سیاسی در زندان رجایی‌شهر کرج.

مجازات یا جنایت؟¹

اعدام نه تنها یک مجازات فردی نیست بلکه یک جنایت اجتماعی است، این نکته‌ای است که شاید کمتر بدان توجه شده است. بحث هم تنها بر سر تاثیرات این مجازات بر افراد و نزدیکان فرد محکوم نیست بلکه خود فرد محکوم فی نفسه در شرایطی به غایت غیرانسانی قرار می‌گیرد که تصور آن هم امکان‌پذیر نیست.

قبل از هر چیز به عنوان یک زندانی که سال‌ها در کنار محکومان به اعدام حبس کشیده‌ام باید بگویم که کمتر از نیم درصد زندانیانی که متهم به قتل و محکوم به قصاص شده‌اند، واقعا قصد کشتن کسی را داشته‌اند و از میان آن‌هایی هم که نیت قتل و کشتن داشته‌اند، بیش از ۸۵٪ تحت تاثیر شرایط روحی سخت و ناگهانی بوده‌اند، به طوری که وقتی زندگی آن‌ها را قبل از ارتکاب جرم و بعد از آن مورد بررسی قرار می‌دهیم مطلقا از جمله‌ی افراد غیر عادی، نابهنجار و یا جانی نبوده و نیستند. با این همه به دلیل شرایط اجتماعی خاص و در یک موقعیت فردی خاصی قرار گرفته و مرتکب جرم شده‌اند. به محض ارتکاب جرم و آمدن به زندان «داغ قاتل» بر پیشانی آن‌ها حک می‌شود که انعکاسات اجتماعی آن حتی برای خانواده‌هایشان بحثی جداگانه است و این‌جا بحث بر سر شرایط خود محکومان در زندان است.

از آن جایی که این زندانیان خود را قاتل می‌دانند در ابتدا از گفتن اتهام خود واهمه دارند و چون خود را گناه‌کار می‌دانند گمان می‌کنند دیگر زندانیان هم در مورد آن‌ها چنین تصویری دارند ولی بعد از مدتی به دلیل تعداد بالا و انبوه متهمان نظیر خود به تدریج این اتهام برایشان عادی می‌شود. اما زندانبانان و مسولان زندان بر مبنای همان نقطه‌ی ضعف آن‌ها یعنی گناه‌کار دیدن خود، آن‌ها را به شدت مورد سوء رفتار، تحقیر و حتی بیگاری قرار می‌دهند و این نگون‌بختان اجتماعی، بعضا آن چنان خود را بی‌پناه می‌یابند که اولاً خود را مستحق هر مجازاتی می‌دانند و ثانيا حاضر به هر خدمتی به زندانبان هم می‌شوند. زندانبانان هم بعضا با قول‌های بی‌اساس آن‌ها را مورد سوءاستفاده قرار می‌دهند و به عنوان عوامل خود از آن‌ها استفاده می‌کنند.

¹ این مقاله توسط یکی از زندانیان در زندان‌های ایران نوشته شده. مشخصات نویسنده به دلایل امنیتی نزد لیگ حقوق بشر زندانیان ایران محفوظ است.

وقتی تعداد زندانیان زیاد است این موضوع خود تبدیل به عرصه‌ای برای رقابت می‌شود. این در شرایطی است که زندانی محکوم به اعدام از زمانی که حکمش قطعی شد هر لحظه را در انتظار اعدام به سر می‌برد، در اغلب ساعات روز خودش را پای چوبه‌ی دار می‌بیند و طناب را بر گردن خویش احساس می‌کند، در حین انجام هر کاری حتی غذا خوردن و گفت‌وگو با دیگران ناگهان از دسترس خارج شده و به عالم دیگری می‌رود گویی که با خود می‌گوید این غذا خوردن و این گفت‌وگو چه معنایی دارد؟ شاید آخرین باشد... شاید فردا دیگر نباشم!

با وجود این در خود فرو رفتن‌ها اغلب حتی از کم شدن تعداد هم‌سلولی‌هایشان واهمه دارند و این را نشانه‌ی نزدیک شدن نوبت اعدام خود می‌دانند. هر بار که به بهداری زندان می‌روند و دکتر زندان محکومیت آنان به اعدام را متوجه می‌شود و از برخی درمان‌ها صرف نظر می‌کند و در نگاه دکتر، درمان بی‌پهوده و عبث را می‌خواند، یک بار اعدام می‌شود و هر بار که یکی را برای اعدام می‌برند، گویی که با او هم یک بار دیگر اعدام می‌شود.

قبلا در زندان‌های مختلف روزهای مشخصی به روز «اجرا» یعنی روز اعدام معروف بود. بیشترین اضطراب و دلهره تا فرارسیدن آن روز مشخص بود و وقتی آن روز می‌گذشت حداقل تا چند روز از زنده ماندن خود قدری اطمینان پیدا می‌کرد ولی مدتی است که دیگر حتی برای اعدام‌ها هم روز مشخصی در کار نیست و هر روز از هفته می‌تواند روز «اجرا» باشد. به این ترتیب، حال، هر روز زندانیان محکوم در انتظار «ساعات» هستند و اعلام اسامی اعدامی‌ها از بلندگو که معمولا به بهانه‌های مختلف مانند بهداری، انتقال، احضار به مراجع قضایی، مدیریت، بازرسی و ... می‌تواند باشد. حتی صدای ناگهانی باز شدن درب بند هم می‌تواند ناقوس مرگ باشد. در این حالت با چند نفر از گارد زندان وارد می‌شوند و اعدامی را با دست‌بند و پا بند به سلول انفرادی می‌برند. زندانیان از این لحظه تا آخرین ساعات روز را در کابوس انتظار به سر می‌برند و تنها ساعتی از شب را می‌توانند با اضطراب و دلهره‌ی کمتر به سر برند، چرا که بلافاصله نگرانی روز بعد آغاز می‌شود.

نکته‌ی مهم دیگر تاثیر شرایط به غایت هولناک این افراد بر هم‌بندیان و هم‌سلولی‌های غیر اعدامی است. از یک طرف این بی‌ثباتی، اضطراب و شکنجه‌ی روحی محکومان به اعدام به افراد نزدیک به او (دوست، هم‌بند، هم‌سلول، هم‌خرج و...) هم سرایت می‌کند، زیرا انسان نمی‌تواند وقتی هم نوعش به واقع در حال و یا منتظر مرگ است بی‌تفاوت باشد و به شدت تاثیر نپذیرد، وقتی او

مضطرب است، راحت باشد و وقتی او گریه می‌کند، به راحتی غذایش را بخورد و یا در ملاقات و تماس تلفن با خانواده‌اش تحت تاثیر این بحران‌های روحی هم سلولش نباشد.

مرحله‌ی دیگر زمانی است که با هر شیوه‌ای نهایتاً محکوم به اعدام را به سلول انفرادی می‌برند. بارها به دلایل مختلف در سلول انفرادی بوده‌ام و محکومان به اعدام را که به سلول انفرادی آورده‌اند دیده‌ام، ضبچه‌های آن‌ها را شینده‌ام، التماس و درخواست‌های آن‌ها را دیده‌ام (البته مواردی را هم دیده‌ام که بسیار بر خود کنترل داشته‌اند که عمدتاً محکومان سیاسی بوده‌اند). در این مرحله و در روز قبل از اعدام بعضاً به زندانیان اجازه‌ی آخرین ملاقات با خانواده‌هایشان داده می‌شود. این صحنه هم یکی از غیرانسانی‌ترین و هولناک‌ترین شرایط برای زندانی و خانواده‌ی زندانی است. هرگز نتوانستم درک کنم که در آن ۲۰ دقیقه یا نیم ساعت چه چیزی بین آنها رد و بدل می‌شود یا چه چیزی باید رد و بدل شود و آیا اساساً در زیر آن فشار روحی و گریه و ضبچه فرصتی برای حرف زدن به وجود می‌آید یا فقط بوسیدن و در آغوش فشردن است، آن هم زیر نظر ماموران زندان که به گفته‌ی یکی از محکومان دائماً می‌گفت: زود باشید، تمامش کنید، می‌خواستی از این غلط‌ها نکنی و... این که آن لحظه در درون خانواده‌ی محکوم، با شنیدن این حرف‌ها چه می‌گذشته را واقعاً درک نمی‌کنم.

بعد از ملاقات زندانی را مجدداً به سلول می‌آورند. برای هیچ کس (از ماموران زندان) اصلاً مهم نیست که این زندانی شرایط ویژه‌ای دارد و فرداً اعدام می‌شود به همین خاطر با زندانیان دیگری که در سلول انفرادی هستند (با اتهامات دیگر و به طور موقتی) فرق می‌کند. در این جا انسانیت به تمامی مرده است. در این برهوت انسانیت، آخوندی برای پر کردن بعضی فرم‌ها مثل: وراثت و وکالت و غیره می‌آید. در یک مورد شاهد بودم که آخوند مربوطه که سراغ اعدامی می‌رفت با صدای بلند به نگهبان می‌گفت: تا من این فرم‌ها را پر می‌کنم، یک چای تازه دم کن! کدام سلول بود؟! انگار نه انگار که با انسانی در حال مرگ صحبت می‌کند، حتی میل به چای خوردنش را هم تحت تاثیر قرار نداده بود!

در موردی دیگر، بعد از همه‌ی این تشریفات جنایت‌کارانه، وقتی در اواخر شب برای رفتن به دستشویی نگهبان مرا از سلول بیرون آورد، هنگام برگشتن جلوی سلول یکی از محکومان که قرار بود در سحرگاه اعدام شود ایستادم سلولش تاریک بود، می‌خواستم قوت قلبی به او بدهم، واقعاً نمی‌دانستم چه بگویم، فقط چون سلولش تاریک بود، گفتم چرا تاریک است؟ از جوابی که با تاخیر

داد و معلوم بود سؤال برایش غافلگیر کننده بود اینطور فهمیدم که او اصلا متوجه تاریکی سلولش نشده بود، آن چنان که گویی در این دنیا نبود و بیشتر از اعدام به دیار مرگ رفته بود!

شاید اغراق نباشد اگر بگویم خانواده‌ی زندانی هم که همیشه بعد از آخرین ملاقات تا تحویل دادن جسد در روز بعد جلوی درب زندان‌ها به انتظار می‌نشینند، به همراه زندانیانشان از همان اعلام آخرین ملاقات تا تحویل جسد صد و بلکه هزار بار به پای چوبه‌ی دار می‌روند، اعدام می‌شوند و دوباره زنده می‌شوند.

به راستی اگر نام چنین فرایند هولناک فردی و اجتماعی، مجازات است، پس جنایت چگونه محقق می‌شود؟

محمد ثلاث، قربانی دادرسی ناعادلانه



محمد ثلاث از جمله دراویش گنابادی بود که در حمله‌ی ماموران امنیتی به اقامت‌گاه قطب دراویش در شبانگاه ۳۰ بهمن ۱۳۹۶ در خیابان پاسداران تهران دستگیر شد. او متهم به قتل ۳ افسر پلیس بود و با همین اتهام نیز به اعدام محکوم شد.

محمد ثلاث بارها این اتهامات را رد و بی‌گناهی خود را اعلام کرده بود اما سرانجام در ۲۸ خرداد ۱۳۹۷ و در حالی که دادگاه درخواست اعاده‌ی دادرسی او را رد کرده بود در زندان رجایی‌شهر کرج اعدام شد.

محمد ثلاث در طول دوران بازداشت تحت شکنجه و بدرفتاری قرار گرفته بود.

گزارشی از یک جنایت²

روز چهارشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۹۷ بعد از خاتمه‌ی ملاقات هفتگی زندانیان سیاسی سالن ۱۰ بند ۴ زندان رجایی شهر کرج با خانواده‌هایشان و حوالی ساعت ۱۴:۳۰ زانیار مرادی به بهانه‌ی دادن تلفن به وی از سوی ریاست زندان غلامرضا ضیایی، فرا خوانده می‌شود و پس از مراجعه‌ی زانیار به زیر هشت او با هماهنگی ولی علی محمدی مدیر داخلی زندان و رئیس بند ۴ از بند خارج شده و حدود یک ربع بعد حوالی ساعت ۱۴:۴۵ لقمان مرادی به بهانه‌ی این که معاون زندان حسن قبادی با وی کار دارد از بند خارج شده و به ۳۹۰ (حوزه‌ی مدیریت) منتقل می‌شود. بلافاصله بعد از خروج آن‌ها از بند کلیه‌ی تلفن‌های زندان به بهانه‌ی برخورد جرثقیل با کابل اصلی تلفن، قطع می‌شود و کلیه‌ی تردها به خارج از بند ممنوع شده و حتی از مراجعه زندانیان بیمار به بهداری زندان نیز ممانعت به عمل می‌آید. این در شرایطی بود که از حدود دو هفته پیش تر کلیه‌ی زندانیان عادی سالن ۱۱ بند ۴ این زندان نیز به سایر بندها منتقل شده

بودند تا ارتباط زندانیان سیاسی سالن ۱۰ با سایر زندانیان به طور کامل قطع شود.

بنا بر اطلاعات به دست آمده، برخلاف عرف زندان که زندانیانی که جهت اجرای حکم اعدام



غلامرضا ضیایی رئیس زندان (نفر سمت راست)

از بندهایشان خارج شده‌اند، به سلول‌های انفرادی بند ۵ زندان منتقل شده و عموماً احکام اعدام در سحرگاه چهارشنبه‌ی هر هفته اجرا می‌شوند، زانیار و لقمان مرادی که با فریب ریاست و معاونت زندان از بند خارج شده بودند، به بند قرنطینه‌ی زندان در اتاقی که تحت تدابیر شدید امنیتی و مجهز به دوربین مدار بسته بوده منتقل می‌شوند. هر دو نفر از لحظه‌ی ورود به قرنطینه در اعتراض به فریب و انتقال آن‌ها و احتمال اجرای حکم اعدام غیرقانونی خودشان دست به اعتصاب غذای خشک می‌زنند چرا که پرونده‌ی آن‌ها به دلیل نبود اسناد و ادله‌ی کافی و ایرادات حقوقی متعدد در

² این گزارش بر مبنای شهادت‌های هم‌بندی‌ها و خانواده‌های زانیار و لقمان مرادی و رامین حسین‌پناهی تهیه شده است.

دیوان عالی کشور رد شده و جهت انجام محاکمه‌ی مجدد به شعبه‌ی هم‌عرض ارسال شده بود اما وزارت اطلاعات با مانع‌تراشی‌های متعدد از برگزاری جلسه‌ی دادگاه ممانعت می‌کرد.

بنا بر دستور غلامرضا ضیایی ریاست زندان، ماموران زندان به دروغ درباره‌ی وضعیت آن دو به سایر هم‌بندیان آن‌ها که جویای وضعیت زانیار و لقمان و خواستار بازگشت آنان بودند خبر از انتقال آن‌ها به بند وزارت اطلاعات موسوم به بند ۸ زندان رجایی‌شهر داده و از سرنوشت آن‌ها اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند.



صبح روز پنج‌شنبه ۱۵ شهریور ماه ۱۳۹۷ حسن قبادی معاونت زندان و مهره‌ی امنیتی و مرتبط با وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران در زندان رجایی‌شهر کرج با برقراری تماسی تلفنی با خانواده‌های زانیار و لقمان

مرادی به آن‌ها اطلاع می‌دهد که آن دو در حال انتقال از زندان می‌باشند و خانواده‌هایشان می‌توانند روز جمعه ۱۶ شهریور ماه ۱۳۹۷ برای ملاقات به زندان مراجعه نمایند. پس از مراجعه‌ی پدر لقمان مرادی و برادر زانیار مرادی در روز جمعه که از شهرستان مریوان به زندان رجایی‌شهر در کرج آمده بودند، ملاقات کوتاهی تحت تدابیر شدید امنیتی و حضور پررنگ ماموران امنیتی به آن‌ها داده می‌شود. در آن ملاقات که با حضور حسن قبادی انجام شده بود زانیار و لقمان مرادی با اشاره به وی گفته‌اند: «این بی‌شرف‌ها می‌خواهند ما را فردا اعدام کنند.» این در حالی بود که به هیچ‌عنوان از طرف زندان به خانواده‌های مرادی اعلام نشده بود که این ملاقات، ملاقات آخر آن‌هاست و احکام اعدام آن دو به زودی اجرا می‌شوند. از طرف دادستانی و اجرای احکام نیز هیچ‌گونه اطلاعی به وکیل آن‌ها داده نشده بود. حسن قبادی پس از این ملاقات در گفت‌وگو با خانواده‌های زانیار و لقمان مرادی که از وضعیت زندانیان ابراز نگرانی کرده بودند، احتمال اعدام آن‌ها را منتفی دانسته و چنین خبری را تکذیب می‌کند.

متعاقبا او به خانواده‌ها اعلام می‌کند که زانیار و لقمان احتمالا تا شنبه ظهر به بند بر خواهند گشت و حتی بعد از مراجعه‌ی مجدد خانواده و وکیل زندانیان در شامگاه روز جمعه به درب اصلی زندان از



طرف ریاست زندان به آن‌ها اعلام می‌شود که ظهر جمعه بعد از ملاقات، زانیار و لقمان مرادی توسط نیروهای امنیتی وزارت اطلاعات از زندان خارج شده و به مکان نامعلومی در تهران برده شده‌اند، در صورتی که در سحرگاه روز شنبه ۱۷ شهریور ۱۳۹۷ زانیار و لقمان مرادی به همراه رامین حسین‌پناهی در سالن اعدام زندان رجایی‌شهر کرج در حضور غلامرضا ضیایی رئیس زندان، حسن قبادی معاون زندان، ولی‌علی‌محمدی مدیر داخلی زندان، محمدی رئیس حفاظت زندان، مقصود زلفعلی‌زاده رئیس انتظامات زندان، نادر



باقری مامور اجرای حکم اعدام، سیگارودی رئیس اجرای احکام زندان، رستمی نماینده‌ی دادستان تهران، فرمانده سپاه حمزه کردستان، مدیر کل اداره اطلاعات استان کردستان و مصطفی شیرازی امام جمعه مریوان به دار آویخته شده و اجساد این زندانیان سیاسی مخفیانه توسط مامورین وزارت اطلاعات به سردخانه‌ی کهریزک تهران منتقل می‌شوند.

روز یکشنبه ۱۸ شهریور ۱۳۹۷ از طرف وزارت اطلاعات با خانواده‌های زندانیان اعدامی جهت رویت اجساد تماس گرفته می‌شود. با مراجعه‌ی خانواده‌های این ۳ زندانی به غسل‌خانه‌ی بهشت زهرا تهران تحت تدابیر شدید امنیتی و محاصره‌ی ماموران و بعد از اتمام ساعات اداری اجساد به رویت خانواده‌ها می‌رسد. روی کاغذی روی اجساد نوشته شده بود: «اعدامی زندان رجایی‌شهر»!

وقتی خانواده‌ها خواهان تحویل اجساد می‌شوند با واکنش شدید و تهدید ماموران وزارت اطلاعات مواجه می‌شوند. حتی از تحویل پیکر بی‌جان اعدام‌شدگان نیز ممانعت به عمل می‌آید و اجساد لقمان و زانیار مرادی به همراه جسد رامین حسین‌پناهی درمکانی نامعلوم به خاک سپرده می‌شوند.



وضعیت زنان محکوم به اعدام³

زندان‌های اوین تهران، رجایی‌شهر کرج و قرچک ورامین

وضعیت کلی

طبق گفته‌ی شاهدان عینی، اغلب زندانیان زن که در زندان‌های اوین تهران، رجایی‌شهر کرج و قرچک ورامین زیر حکم اعدام قرار دارند در سنین جوانی دستگیر شده‌اند. عده‌ای از آنان چند سال از زندانی بودنشان می‌گذرد، عده‌ای سالیان دراز زیر حکم اعدام در زندان نگهداری می‌شوند، سال‌های جوانی خود را در کابوس اعدام گذرانده و پا در میان‌سالی می‌گذارند.

این زندانیان به اتهاماتی همانند تولید و نقل و انتقال و فروش مواد مخدر، قتل و سرقت مسلحانه محکوم به مرگ شده‌اند.

به گفته‌ی یکی از زندانیان، با وجود مجزا بودن ارگان‌های بازداشت‌کننده و پروسه‌ی بازجویی‌ها، اما تمام این زندانیان در طول مدت بازداشت تحت شکنجه و بدرفتاری و آزار کلامی قرار گرفته‌اند. با این وجود زندانیانی که به اتهام قتل به اعدام محکوم شده‌اند، بیش از دیگران تحت شکنجه قرار می‌گیرند.

هیچ کدام از این زنان در دوران بازجویی وکیل نداشته‌اند و تقریباً تمامی آن‌ها در طول دوران بازجویی هیچ ارتباطی با بیرون از بازداشتگاه و زندانی که بازداشت بودند اعم از ارتباط با خانواده و خویشاوندان و دوستان خود نداشته‌اند.

برخی از این زنان در دوران بازداشت اعدام مصنوعی شده‌اند و به دلیل نبود هرگونه مشاوره و یا امکان درمان در زندان، هنوز هم از تبعات روحی و روانی این شکنجه رنج می‌برند. این تبعات تحت فشار شرایط زندان بیش‌تر شده و خود را به صورت خشونت، پرخاش و خودزنی در بین زندانیان نشان می‌دهد.

زنان زیر حکم اعدام در طول بازداشت از حق داشتن وکیل و دادرسی عادلانه محروم هستند. بعد از آن نیز در روند قضایی به دلیل نداشتن توان مالی، نمی‌توانند وکیلی داشته باشند.

³ این گزارش بر مبنای شهادت زندانیان فعلی و سابق و نیز خانواده‌ها و وکلای آنان تهیه شده است.

دادگاه بدوی بر اساس اقرارهای فرد زیر شکنجه حکم اعدام را به راحتی صادر کرده و این حکم در دادگاه تجدید نظر تایید می‌شود.

نگهداری این زندانیان زیر حکم اعدام برای سال‌های طولانی شکنجه‌ای است که در طی آن این زندانیان هر لحظه مرگ را زندگی می‌کنند.

یکی از زندانیان سابق زندان قرچک ورامین وضعیت این زندان را در روزهای اجرای احکام اعدام زندانیان زن این‌گونه توصیف می‌کند: «از روز قبل که روز انتقال



شهلا جاهد در ۱۰ آذر ۱۳۸۹ به اتهام قتل در زندان اوین اعدام شد: صدای آمریکا

به انفرادی تا شب روز اعدام حال زندانیان زیر حکم اعدام قابل وصف نیست. وحشت و نگرانی در بند راه می‌رفت. هر کسی را که به دفتر بند صدا می‌کردند همگی نگران و منتظر بودند... و این دو روز در هفته این زندانیان هر لحظه می‌مردند و زنده می‌شدند. اعدام یکی از هم‌بندیان فاجعه‌ی دیگری بود که اتفاق می‌افتاد. یا وقتی خبر اعدام یکی از زندانیان زن را در زندانی دیگر از روزنامه یا خبرها می‌شنیدند گویی خاک مرگ به بند می‌پاشیدند. صدای کسی در نمی‌آمد. همه مرگ خود را جلوی چشمشان می‌دیدند. این واقعه وقتی شهلا جاهد را اعدام کردند بیشتر از همه مشهود بود. زندانیان متهم به قتل وحشت‌زده روز اعدام زندان رجایی‌شهر را دنبال می‌کردند. حس این که نفر بعدی یکی از این‌هاست برایشان دیوانه‌کننده شده بود.

درواقع جدال مرگ و زندگی را در وجود این زنان می‌شد دید، تمنای زنده ماندن در چشم‌های وحشت‌زده و چهره‌های ماتم‌زده‌شان به روشنی دیده می‌شد.»

به گفته‌ی زندانیان، آنان از خدمات درمانی محروم هستند و امکانات درمانی زندان فقط شامل قرص آرام‌بخش با دوز بالا برای ایجاد کرختی و خواب در این زندانیان است.

متهمین به قتل

زنان متهم به قتل پس از بازداشت به بازداشت‌گاه‌هایی از قبیل آگاهی شاپور و آگاهی تهران بزرگ منتقل می‌شوند. یکی از این زندانیان در خصوص نحوه‌ی برخورد با متهمین در این بازداشت‌گاه‌ها

گفت: «از لحظه‌ی بازداشت مظنونین به قتل و پیش از تشکیل هرگونه دادگاهی، به چشم مجرم به آن‌ها نگاه می‌شود. زندانیان هنگام دستگیری توسط ماموران مرد مورد تحقیر و توهین، بد رفتاری و آزار کلامی قرار می‌گیرند. بعد از انتقال به بازداشت‌گاه شکنجه‌ها شروع می‌شود. شکنجه‌های وحشیانه از جمله آویزان کردن از دو دست برای روزهای متوالی، قپونی کردن به صندلی، شکنجه‌ی وحشیانه با کابل و با باتوم که تمامی موارد با توهین‌های زننده‌ی جنسی و آزارهای کلامی برای



زندان قرچک ورامین (ندامتگاه شهری): خبرگزاری میزان

شکستن این زندانیان همراه

است. تمای بازجویی‌ها توسط بازجویان مرد انجام می‌شود. در موارد بسیاری زیاد زنان و دختران از سوی بازجویان چندین نوبت مورد تجاوز قرار می‌گیرند.»

به گفته‌ی شاهدان عینی، به یکی از زنان زندانی در دوران بازداشت ۱۵ بار تجاوز شده بود تا او اتهام قتل را بپذیرد.

فضای نگهداری این زندانیان به شدت غیر بهداشتی، بدون امکانات رفاهی، با کیفیت پایین تغذیه و عدم امکان استفاده از حمام در طول دوران بازجویی و استفاده از سرویس بهداشتی به تعداد روزانه دو الی سه دفعه است.

به دلیل این شکنجه‌ها و شرایط طاقت‌فرسای این بازداشت‌گاه‌ها، دوران بازجویی این متهمین کوتاه بوده و آنان اغلب تحت فشار اتهامات را می‌پذیرند.

اغلب این زنان به اتهام قتل همسرشان، پدرشان یا مردی که در صدد تعدی و تجاوز به آن‌ها بوده، دستگیر می‌شوند. تقریباً تمامی این زنان پیش از بازداشت تحت خشونت خانگی قرار داشته‌اند.

این شرایط همچنین شامل حال زنان و دخترانی است که در داخل زندان مرتکب قتل شده و در نزاع و دعوی داخل زندان، زندانی دیگری را کشته‌اند. این زندانیان بیشتر به دلیل استفاده از مواد مخدر در داخل زندان، افسردگی شدید و عدم درمان، چند فقره قتل مرتکب شده‌اند. آن‌ها همچنین ابزاری

برای رئیس زندان به حساب می‌آیند، برای تصفیه حساب‌های شخصی و همچنین اذیت و آزار زندانیان سیاسی. طبق قوانین ایران، هر زندانی که در مرحله‌ی اجرای حکم اعدام قرار دارد، اگر پرونده‌ی جدیدی برایش گشوده شود، اجرای آن حکم به تعویق می‌افتد و این زنان برای فرار از مرگ با شنیدن احتمال اجرای حکم اعدامشان یکی از زندانیان را به قتل می‌رسانند تا در طول زمان رسیدگی به پرونده‌ی جدید از اعدام فرار کنند.

زندان‌یان متهم به قتل در میان سایر زندانیان عادی و سیاسی نگه‌داری می‌شدند.

متهمین پرونده‌های مواد مخدر

طبق گفته‌ی شاهدان عینی، زندانیان محکوم به اعدام با اتهامات مربوط مواد مخدر در بیشتر مواقع قربانی همسر، دوست پسر یا پدر خود بودند. متهم ردیف اول در این اتهامات مردی است که توانسته است با زد و بند یا رشوه فرار کند و این زنان متهم به حمل مواد مخدر شده و به اعدام محکوم شده‌اند. این زنان نیز در طول بازجویی مورد شکنجه قرار می‌گیرند.

طرد شدن زندانی از خانواده و جامعه یکی دیگر از تبعات مجازات اعدام است. برخی از زنانی که به اتهامی اثبات نشده حتی پایشان به زندان می‌رسد، از سوی خانواده‌شان طرد می‌شوند به طوری که بعضی از خانواده‌ها از ترس آبروی خود حتی برای ملاقات هم به زندان مراجعه نمی‌کنند.

چند نمونه:

فاطمه .ع

فاطمه به اتهام حمل مواد مخدر به اعدام محکوم شده بود و از سال ۱۳۷۹ در زندان محبوس بود. او ابتدا در زندان تبریز بود و بعد بنا به درخواست خودش و با امید رسیدگی و پیدا کردن فریادری به زندان رجایی‌شهر منتقل شده بود.

فاطمه کم سن بود که تن به ازدواج اجباری می‌دهد، همسرش که با او اختلاف سنی زیادی داشت یک دلال مواد مخدر بود. اتوموبیل آن‌ها در یک بازرسی بین جاده‌ای متوقف شده و پلیس با پیدا کردن مقدار زیادی مواد مخدر اقدام به بازداشت سرنشینان خودرو می‌کند. در این میان همسر فاطمه که از مواد مخدر جاسازی شده در ماشین خبر داشت اقدام به فرار می‌کند. در واقع همسر فاطمه از او و فرزندش به عنوان پوش برای جابه‌جایی مواد مخدر استفاده می‌کرد.

فاطمه با دختری یک ساله در آغوش راهی بازداشت‌گاه می‌شود. بعد از چند روز فرزندش به خانواده‌اش تحویل داده شده و او تحت بازجویی و شکنجه برای پذیرفتن اتهام حمل مواد مخدر سرانجام بدون داشتن وکیل و بدون روند دادرسی عادلانه در دادگاه به عنوان متهم دوم پرونده محاکمه می‌شود ولی به دلیل فرار متهم ردیف اول حکم متهم ردیف اول به او داده می‌شود. اعدام! قاضی در دادگاه به فاطمه می‌گوید: «هرموقع همسر فراری‌ات خودش را معرفی کرد، حکم اعدام برای او داده می‌شود و این حکم از پرونده‌ی تو برداشته می‌شود.»

فاطمه نوزده ساله بود که اعدام مصنوعی را تجربه می‌کند. او هنگام تعریف این واقعه به شدت به هم می‌ریزد و جلسه را برای روز دیگر موکول می‌کند تا زمانی که خودش آمادگی حرف زدن در مورد آن اتفاق شوم را داشته باشد.

با این که در جلسات بعدی به خواست خودش تشکیل شده بود ولی بارها با وخیم شدن حالت روحی او جلسه متوقف شد.

یک روز که در زندان تبریز بود اجرای حکم اعدام به او ابلاغ می‌شود. بنا به این ابلاغ او را به سلول انفرادی منتقل می‌کنند. لحظه‌های انفرادی تا صبح اعدام کشنده‌ترین لحظه‌هایی است که تجربه کرده است: یاد دختر کوچکش که به شدت دل‌تنگش است و چهره‌اش از مقابل چشمانش کنار نمی‌رود. تمام مدت را گریه می‌کند. او بی‌گناه است و جرمی مرتکب نشده و لی این را هیچ کس قبول نکرده و تا ساعاتی بعد او اعدام خواهد شد. نفسش در آن سلول کوچک می‌گیرد. گویی دیوارها هر لحظه تنگ‌تر می‌شوند. با نزدیک شدن لحظه‌ی اذان صبح پاسپار زن زندان برای آماده‌سازی او برای اعدام در سلول را باز می‌کند. چادر مشکی و چشم بند را می‌دهند و بعد او را راهی طناب دار می‌کنند. تنها چند قدم با مرگ فاصله دارد. به شدت ترسیده و قلبش با ضربان تند می‌تپد. در لحظه‌ای که به کنار چوبه‌ی دار می‌رسند، از او می‌خواهند که چشم‌بند را بردارد و فاطمه آخوندی را می‌بیند که جلوتر می‌آید و یک ردیف از نماینده‌ی دادستان و مسئول اجرای احکام و سربازی که قرار است چهارپایه را از زیر پای او بکشد. آخوند رو به فاطمه می‌گوید که توبه کن تا خدا تو را ببخشد. فاطمه دیگر صحبت‌های آن‌ها را نمی‌شنود. چشمش به طناب دار خشک شده است و متوجه می‌شود که پاسپار زندان دارد کمکش می‌کند تا بالای چهار پایه برود و بعد سنگینی طناب دار را دور گردنش حس می‌کند. بدنش یخ زده بود، (حتی در لحظه‌ی تعریف این صحنه بدن فاطمه یخ زده است و نوک انگشتانش کبود شده است) دیگر چیزی یادش نیست تا زمانی که چشم باز می‌کند و می‌بیند در

بهداری زندان زیر سرم است.

سرش گیج می‌رود و هنوز برایش قابل تشخیص نیست که کجا است. بعد از چند ساعت هوشیاری متوجه می‌شود که در آخرین لحظه بعد از انداختن طناب دار به گردنش نماینده‌ی دادستان اعلام می‌کند که دادستان دستور توقف اجرای حکم را داده و حکم اجرا نمی‌شود!

بعد از آن دوران کابوس شبانه‌ی فاطمه لحظه‌ی اعدام بود و سنگینی طناب دار دور گردنش. می‌گوید من در طول روز این سنگینی را دور گردنم حس می‌کنم. مثل گردن‌بند دور گردنم است و گاهی راه نفسم را می‌بندد.

فاطمه بعد از آن روز نه تحت درمان قرار گرفته بود، نه شرایطی فراهم آورده بودند تا بتواند با آن شوک عظیم کنار بیاید. او را همان روز به بند شلوغ و بدون امکانات برگردانده بود. آثار آن ضربه‌ی روحی برایش تپش قلب بود و افسردگی که در زندان فقط قرص قلب مصرف می‌کرد و داروی آرام‌بخش که شب‌ها بتواند بخوابد ولی او جزء انگشت‌شمار زندانیانی بود که توانسته بود خود را به دور از فضای آلوده‌ی زندان سالم نگه دارد. تنها آرزو و امیدش هم دیدن دختری بود که در این ۱۰ سال حتی یک بار هم نتوانسته بود او را ببیند.

فاطمه سال‌های سال ملاقات نداشت و خانواده‌اش آن‌چنان به ملاقاتش نمی‌آمدند. ولی بعد از انتقال به زندان رجایی‌شهر خواهرش که در کرج زندگی می‌کرد هفته‌ای یک بار به ملاقات او می‌آمد. او در نقل و انتقال زندانیان زن از زندان رجایی‌شهر کرج در اردیبهشت ۱۳۹۰ به زندان کجویی این شهر منتقل شد.

سمیرا

سمیرا لیسانس حسابداری داشت و به اتهام قتل دوست صمیمی‌اش در تابستان ۱۳۸۹ بعد از بازداشت و بازجویی به زندان رجایی‌شهر منتقل شده بود.

چهره‌ی تکیده و پر از چین و چروک و لاغر شده‌اش و موهای سفیدش، باور این که او ۲۸ سال دارد را غیرممکن می‌کرد.

«بعد از مرگ مشکوک دوست صمیمی‌ام، بازداشت شدم و یک راست مرا به بازداشت‌گاهی بردند که فکر می‌کنم آگاهی تهران بود. تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار داشتم. از دستهایم آویزانم کردند به

مدت چند روز. چیزی نمی‌دادند بخورم. مجبور شدم. قبول کردم که من گُشتم. آن‌قدر زدند تا قبول کنم.»

در طول بازجویی نه تنها وکیلی نداشت، بلکه خانواده‌اش هم از جایش بی‌اطلاع بودند. با انتقال به زندان رجایی‌شهر کرج امکان تماس با خانواده‌اش برقرار می‌شود. خانواده‌اش توان مالی گرفتن وکیل را برای او نداشتند.

آثار شکنجه‌ها تاثیرات روحی بدی بر روی او گذاشته بود و فضای زندان چون بدون تفکیک جرایم بود بیشتر برای سمیرا آزاردهنده و غیرقابل تحمل بود و فشار روحی را بر او افزایش می‌داد. سمیرا نیز در نقل و انتقال زندانیان زن از زندان رجایی‌شهر کرج در اردیبهشت ۱۳۹۰ به زندان کچویی این شهر منتقل شد.

فاطمه حداد

این زندانی در سال ۱۳۹۴ زندان قرچک به اتهام قتل اعدام شد.

او به جرم به قتل رساندن مادر شوهرش دستگیر شده بود. واقعیت داستان زندگی فاطمه این بود که در یک نزاع خانوادگی همسر وی مادرش را به طور ناخواسته می‌گُشد ولی در موقع بازداشت به فاطمه می‌گوید «چون من ولی دم هستم، اگر بیرون از زندان باشم می‌توانم رضایت سایر اعضای خانواده را بگیریم. اگر تو قتل را به عهده بگیری من می‌توانم به راحتی نجات بدهم ولی اگر من در زندان باشم کار سخت می‌شود و مجبور به طلاق می‌شوی.»

فاطمه به امید این رضایت در بازداشت‌گاه قتل را به عهده می‌گیرد. دادگاه بدون رسیدگی‌های کارشناسانه و بررسی نحوه ی ضربه حکم اعدام فاطمه را بر اساس اقرارهای خود متهم صادر می‌کند.

فاطمه بعد از تایید حکم اعدام و وقتی هیچ اقدام عملی از طرف همسرش برای گرفتن رضایت ندید در آخرین دادگاه اتهام را رد کرد ولی دادگاه به اظهارات وی اعتنایی نکرد.

شیرین علم‌هولی

شیرین علم هولی متولد ۱۳ خرداد ۱۳۶۰
و اهل ماکو بود که در سن ۲۷ سالگی
توسط اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب
اسلامی در تهران دستگیر شده بود. در
زندان او را دیدم. شکنجه هایی که تحمل
کرده بود بسیار وحشتناک تر از آن بود که
بتوان تصور کرد. تاثیر و آثار این
شکنجه ها در ظاهر و وضعیت روحی و
جسمی او کاملاً مشهود بود. سردردهای
طولانی همراه با خونریزی بینی دیگر به
عادتی روزانه تبدیل شده بود.

شیرین علم هولی توسط اطلاعات سپاه
دستگیر شده بود و مدت ۲۵ روز از
بازجویی هایش همراه با شکنجه های
طاقت فرسا بود. شیرین به مدت ۲۲ روز
در اعتصاب غذا بود و بازجویان برای
شکستن او از طریق شلنگ و از راه بینی او
می خواستند که سرم و مواد غذایی را به



شیرین علم هولی، زندانی سیاسی گرد که در زندان اوین اعدام شد: شبکه های اجتماعی

معددهی او برسانند اما او مقاومت می کرد و در چندین نوبت شلنگ ها را از بینی خود کشیده بود که
منجر به خونریزی بینی و درد زیادی شده بود، به طوری که آثار آن خونریزی ها هنوز هم بعد از دو
سال همراه او بودند.

ضرب و شتم وحشیانه، خاموش کردن سیگار بر روی دست، بستن وی با دست بند به تخت و ضرب
و شتم با باتوم برقی و کابل و مشت و لگد، سرپا نگه داشتن با پاهای زخمی به مدت طولانی، پخش
صدا های جیغ و داد فریاد زنان دیگر در سلول او و لگد کردن انگشت های پایش توسط بازجوی مرد،
از جمله شکنجه هایی بود که او با آنها مواجه شده بود.

در یکی از بازجویی‌ها، بازجوی مرد چنان ضربه‌ی محکمی به شکم وی زده بود که باعث خونریزی شده و در یکی دیگر از بازجویی‌ها، بازجو بعد از این که به جواب‌های دل‌خواه خود نرسیده بود سیلی محکمی به صورت شیرین زده و اسلحه‌ی کمربندش را روی سر او گذاشته و گفته بود که باید اقرار کنی وگرنه همین جا می‌گشمت!

در بعضی روزها در اتاق بازجویی، او را جایی می‌نشانند که قطره قطره آب سرد بر سرش می‌ریخت. ساعت‌ها او را در این حالت می‌نشانند و بعد به سلول انفرادی برمی‌گرداندند.

شدت شکنجه‌های او به حدی زیاد و وحشیانه بود که موقعی که وزارت اطلاعات می‌خواست او را از اطلاعات سپاه تحویل بگیرد حاضر به پذیرش او نشده بود و به همین دلیل بازجویان سپاه مجبور به بستری شیرین در بهداری اوین شده بودند تا زخم‌ها و آثار شکنجه‌ها بهبود یابد و بعد برای ادامه‌ی بازجویی‌ها به وزارت اطلاعات تحویل داده شود.

در طول ۲۵ روز کسی از وی خبر نداشت. ارتباط با خانواده‌اش قطع بود و هیچ اجازه‌ی تماس و ملاقاتی نداشت. باید این نکته گفته شود که شیرین گرد بود و به همین دلیل به فارسی تسلط نداشت ولی تمام بازجویی‌های او به زبان فارسی انجام می‌گرفت که او را در پاسخ به سوالات و فهم آنان دچار مشکل می‌کرد.

ادامه‌ی بازجویی‌هایش در بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات که حدود ۲ ماه طول کشید هم‌راه با نگهداری در سلول انفرادی و شکنجه‌های روحی بود. او در مدت نگهداری در بند ۲۰۹ یک بار توانسته بود با خانواده‌اش تماس داشته باشد. در تمام مدت بازجویی از داشتن وکیل محروم بود.

شیرین بعد از این که در بند عمومی زندان اوین نوشتن و خواندن فارسی را یاد گرفت توسط یکی از وکلای حقوق بشری توانسته بود به دوران بازجویی‌هایش اعتراض کند. بر طبق این اعتراض و شکایت او در انتظار بازجویی‌های جدید و آغاز روند جدید برای دادرسی و بازپرسی بود. صلواتی قاضی شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب، حکم اعدام او را صادر کرد. حکمی که که اعتراضات گسترده‌ی فعالین حقوق بشر را برانگیخت. شیرین به هنگامی که اعدام شد پرونده‌اش در دادگاه تجدید نظر در حال بررسی بود و در واقع او در یک روند دادرسی ناعادلانه و ناتمام به چوبه‌ی دار سپرده شد.

بعد از دوران بازجویی او در بند عمومی زندان اوین و بدون در نظر گرفتن تفکیک جرایم نگهداری می‌شد. غذای زندان هیچ کیفیتی نداشت، با وجود این که شیرین فشارهای روحی زیادی را در دوران

بازجویی متحمل شده بود هیچ دوره‌ی درمانی برای وی در نظر گرفته نشده بود. اصولاً چنین خدماتی در زندان‌های ایران وجود ندارد و او حتی از درمان عارضه‌های جسمی همان دوران هم محروم بود.

در تمام دوران بازداشتش فقط چند بار کوتاه توانسته بود پدر و مادرش را ملاقات کند چون که پدر و مادرش در ماکو زندگی می‌کردند و با وجود سن زیاد و بیماری‌های مختلف توان مسافرت برای دیدن شیرین را نداشتند.

به هنگامی که او را برای اعدام می‌بردند، او از این تصمیم هیچ اطلاعی نداشت. در شب ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ به بهانه‌ی سوال در مورد پرونده‌اش بدون داشتن لباس مناسب او را از بند خارج کردند و دیگر برنگرداندند. او حتی اجازه‌ی آخرین ملاقات با خانواده‌اش را هم نیافت.

سحرگاه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹ در حالی که پرونده‌ی پر ابهام شیرین علم‌هولی روندقضایی خود را به تمامی طی نکرده بود، او به چوبه‌ی دار سپرده شد.

زندان مرکزی تبریز 4

وضعیت کلی

زندان مرکزی تبریز در مرکز این شهر و چسبیده به ساختمان اداری کل دادگستری واقع شده است. برخی مسولان زندان گنجایش آن را هزار نفر عنوان کرده‌اند اما طبق تحقیقات لیگ حقوق بشر زندانیان ایران، هم‌اکنون بیش از ۳ هزار زندانی در آن محبوس هستند.

زندان مرکزی تبریز از ۱۵ بند تشکیل شده است. برخی از ساختمان‌های این زندان در دهه‌ی ۶۰ ساخته شده و قسمتی هم قبلاً اصطبل اسب بوده که تبدیل به محل نگهداری زندانیان شده است. از این میان یک بند مخصوص زنان بوده و یک بند نیز مختص زندانیان زیر ۱۸ سال است که اکثراً به اتهام قتل دستگیر شده‌اند.

وضعیت زندانیان محکوم به اعدام در بند ۱۵ زندان مرکزی تبریز

بند ۱۵ زندان مرکزی تبریز در طبقه‌ی سوم یکی از ساختمان‌های این زندان بالای بند ۱۲ و پایین بند ۱۴ واقع است.



نمایی از بندهای ۱۴ و ۱۵ زندان مرکزی تبریز: سازمان زندان‌های استان آذربایجان شرقی

⁴ مطالب این گزارش بر مبنای شهادت‌های زندانیان فعلی و سابق زندان مرکزی تبریز تهیه شده است.

این بند دارای ۴ اتاق با ۳۰ تخت ۳ طبقه است (مجموعاً ۹۰ تخت در هر اتاق و کل بند ۳۶۰ تخت) در هر اتاق حدوداً ۱۳۰ الی ۱۵۰ زندانی وجود دارند و به کسانی که تخت ندارند دو تخته پتو داده می‌شود تا کف اتاق بخوابند. این زندانیان در طول روز امکان خواب و استراحت نداشته و به خاطر نداشتن تخت حق استراحت در وسط اتاق را ندارند.

این بند یک آشپزخانه با ۱۲ شعله‌ی اجاق گاز دارد، اتاق تلفن با چهار عدد تلفن که هر زندانی روزانه ۴ الی ۵ دقیقه اجازه‌ی تماس دارد، یک فروشگاه کوچک که مواد خوراکی مانند برنج و نوشیدنی و سیگار و ... می‌فروشد. به زندانیان یک روز در میان اجازه‌ی استفاده از حمام و حیاط داده می‌شود چرا که حمام و حیاط بندهای ۱۴ و ۱۵ مشترک هستند. حمام فقط یک ساعت آب گرم دارد و به علت تعداد بالای زندانی بعد از گذشت یک ساعت زندانیان مجبورند با آب سرد استحمام کنند. محل توالت و شستشوی ظروف و سیگار کشیدن و لباس شستن و ... یک جا است.

غذای زندان به شدت بی‌کیفیت و به سختی قابل خوردن است اما چون زندانیان درآمدی ندارند مجبورند همان غذا را بخورند.

در بند ۱۵ هیچ‌گونه امکان تفریح برای زندانیان نیست و برخی زندانیان گاهی مخفاینه تخته بازی می‌کنند که در صورت مشاهده از سوی مقامات بند و زندان، این زندانیان در مقابل بقیه‌ی زندانیان به شدت مورد ضرب و شتم و توهین و فحاشی قرار می‌گیرند.

در سال‌های اخیر در این بند به طور میانگین ۴۰ زندانی محکوم به اعدام نیز نگه‌داری می‌شده‌اند.

چند نمونه:

مرتضی

مرتضی از سن ۱۲ سالگی در زندان است. به گفته‌ی زندانیان دیگر او به اتهام لواط و قتل دستگیر و به اعدام محکوم شده است.

به گفته‌ی هم‌بندیانش، وقتی مرتضی ۱۱-۱۲ ساله بوده دو نفر که چند سال از او بزرگ‌تر بودند، به او تجاوز کرده بودند. مرتضی هم برای انتقام در فرصتی به یکی از آنان تجاوز کرده و سپس او را به قتل رسانده و جنازه‌اش را آتش می‌زند. او که اکنون ۳۰ ساله است، از طرف زندانیان سن بالا مورد آزار

جنسی قرار گرفته و در بندهای دیگر زندان نیز بارها به او تجاوز شده بود. مرتضی برای این که بتواند خرج خورد و خوراکش را در زندان دریاورد تن به چنین کارهایی داده بود.

در بند ۱۵ هم با شستن لباس و ظروف دیگران هزینه‌ی خورد و خوراک و پوشاکش را در می‌آورد و بعضی زندانی‌ها هم به او کمک می‌کنند. مرتضی هیچ سوادى ندارد و خواندن و نوشتن بلد نیست. او در طول تمام این سال‌ها از داشتن وکیل مدافع محروم بوده است.

مرتضی هیچ کس را بیرون از زندان ندارد و هیچ ملاقاتی نیز در این سال‌ها نداشته است.



بازدید مقامات از زندان مرکزی تبریز: سازمان زندان‌های استان آذربایجان شرقی

روایتی از یک اعدام اجرا نشده

مرتضی جوانی حدوداً ۳۳-۳۴ ساله بود، البته در زندان سن افراد بیشتر از سن واقعی به نظر می‌آید. درباره‌ی مرتضی چیز زیادی نمی‌دانم، چون سه یا چهار روز بود که از بند ۹ به بند ۱۵ آمده بود که او را برای اجرای حکم اعدام بردند. ظاهراً به اتهام قتل در زندان بود، چون قبلاً دو بار برای اجرای حکم اعدام پای چوبه‌ی دار رفته بود اما حکم اجرا نشده بود. این سومین بار بود که برای اجرای حکم اعدام می‌رفت. شب بود که گفتند مرتضی را بردند انفرادی و این یعنی می‌خواستند اعدامش کنند. صبح همه منتظر خبری از او بودند. حدود ساعت ۱۰-۱۱ قبل از ظهر بود که مرتضی به بند برگشت. این

بار طناب را دور گردنش انداخته بودند اما باز هم حکمش اجرا نشده بود. اما این مرتضی دیگر آن مرتضای روز قبل نبود. انگار یک جسم بی روح وارد بند شد. رنگ پریده و با صورتی سفید، نای حرف زدن نداشت، انگار ۲۰ سال پیر شده بود. از شانه خمیده بود و نمی توانست راست بایستد. همه در بند خوشحالی می کردند. به خصوص کسانی که خودشان حکم اعدام داشتند وقتی کسی اعدام نمی شد بیشتر از همه خوشحالی می کردند.

زندانیان در بند جشن گرفتند و شیرینی پخش کردند اما مرتضی در خودش بود کلمه ای حرف نمی زد، پیراهن مشکی پوشیده و به در و دیوار زل زده بود، روز بعد مرتضی را دوباره به بند ۹ برگرداندند.



افسر نگهبان زندان مرکزی تبریز که به بهانه های واهی زندانیان را مورد آزار و اذیت و ضرب و شتم قرار می دهد

بازدید مقامات از روند ساخت بندهای جدید زندان مرکزی تبریز: سازمان زندان های استان آذربایجان شرقی

ناصر محمدی

ناصر محمدی از جمله زندانیان متهم به قتل بود که در اوایل سال ۱۳۹۳ در زندان مرکزی تبریز اعدام شد. او اهل تبریز بود و در اتاق ۲ بند ۱۱ زندان مرکزی تبریز معروف به بند سه گانه نگه داری می شد. ناصر محمدی در طول پروسهی دادرسی خویش از حمایت یکی از وکلای مدافع سرشناس در پرونده های قتل در شهر تبریز برخوردار بود اما این حمایت دیری نپایید.

جاوید هوتن کیان، وکیل مدافع ناصر محمدی خود در روز هجدهم مهر سال هشتاد و نه، در دفتر وکالت خود در تبریز، در حال مصاحبه با دو خبرنگار هفته نامه‌ی آلمانی «بیلد آم زونتاک» در خصوص آخرین وضعیت پرونده‌ی خانم سکینه محمدی آشتیانی، توسط مامورین وزارت اطلاعات، بازداشت و نهایتاً به ۶ سال حبس، ۱۰ سال ممنوع‌الخروجی و ابطال پروانه‌ی وکالتش محکوم شد.

از این نقطه بود که امیدهای ناصر محمدی نیز برای نجات از طناب دار به تاریکی گراییده و رفته رفته محو شدند. ناصر محمدی علاوه بر تحمل فشار و شکنجه‌ای که بر تمامی زندانیان محکوم به قصاص وارد می‌شود، قربانی سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ای شد که وکلای مدافع را به خاطر دفاعشان از حقوق بشر متهمین خود هدف قرار داده و آنان را تحت تعقیب قرار داده و زندانی می‌کند. ناصر محمدی در زندان نیز پیگیرانه به دنبال ارسال پرونده‌ی خود به دیوان عالی کشور بود و به این منظور با این که آقای کیان در بند دیگری نگهداری می‌شد اما تلاش داشت از مشاوره‌های حقوقی وی استفاده کند اما تمام لوایحی که با دست خط جاوید هوتن کیان برای زندانیان نوشته می‌شد، توسط مسول اندرزگاه (تقی‌زاده) توقیف شده و به مقامات مربوطه ارسال نمی‌شدند و بدین ترتیب لوایح دفاعی ناصر محمدی نیز در میانه‌ی راه توقیف شده و هرگز به مقصد نمی‌رسیدند.

شورش دماوند

۳۹۵/۰۷/۱۹



طرحی برای اعدام، شورش دماوند: لیگ حقوق بشر زندانیان ایران